

بررسی رفتارهای اجتماعی و جامعه در دفتر دوم مثنوی معنوی

کبری جلیلی مؤخر

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قشم

چکیده

مثنوی مولانا با توجه به ساختار تعلیمی آن بستر مناسبی برای بررسی رفتارهای اجتماعی و نشان دادن اوضاع جامعه است. در این مقاله تعدادی از مقالات و کتابهای پیرامون انعکاس اخلاق اجتماعی و جامعه در مثنوی معنوی مورد بررسی اجمالی قرار گرفته است. در ادامه با مطالعه حکایات و متن دفتر دوم مثنوی معنوی برخی رفتارهای اجتماعی و خصلت های جامعه مورد نظر مولانا تشریح گردیده است؛ و دیدگاه مولانا نسبت به نقش انسان در جامعه و رفتارهای اجتماعی آورده شده است.

کلید واژه‌ها:

دفتر دوم مثنوی، رفتار اجتماعی، جامعه، مولانا جلال الدین محمد بلخی (رومی)

مقدمه

یکی از بهترین و برجسته ترین کتابهایی که در تاریخ تفکر بشری موجود است، کتاب مثنوی معنوی، سروده مولانا جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی است. این کتاب که مشتمل بر شش دفتر و در حدود ۲۶ هزار بیت است، در بر گیرنده داستان های مختلفی است که هر کدام از آنها برای بیان مقصود و موضوعی خاص سروده شده است.

مثنوی مولانا به مقتضای تعلیمی بودنش اثری است که مستعد جستارهای اخلاقی و الگو برداری در رفتارهای اجتماعی است. اگر مثنوی را آئینه دار تمام چشم اندازهای رنگ به رنگ آموزه ها و دغدغه های اخلاقی تاریخ فرهنگی گذشته خود بدانیم هرگز ادعا و گمانی گزافه نیست. از سوی دیگر بر خلاف دیوان شمس که نشان دهنده سیر و سلوک عارفانه مولانا می باشد، با حکایت هایی که در مثنوی نقل می شود می توان به ظریف اندیشی های مولانا در معرفی جامعه و به اندیشه های اجتماعی او پی برد.

در این نوشتار تلاش می شود تا با بررسی دفتر دوم مثنوی، نگاه مولانا به جامعه و مسائل اجتماعی بیان گردد. بدین منظور در ابتدا پیشینه مطالعاتی را که در مورد مولانا و جامعه عصر او تاکنون صورت گرفته مورد بررسی قرار می دهیم. در ادامه مؤلفه های رفتار اجتماعی را که در دفتر دوم مثنوی نمود دارد جستجو کرده، به بحث پیرامون آن می پردازیم.

نقد و بررسی مطالعات قبلی

مهدی محبتی پژوهشگر گروه پژوهشی زبان و ادبیات فارسی پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی به بررسی تقابل معرفت و معیشت بر اساس قصه ای از مثنوی معنوی پرداخته، می نویسد: «مثنوی معنوی مولانا جلال

الدین محمد بلخی مشهور به رومی یکی از گشاده ترین دفترهای معرفت انسانی و اسلامی است که از بدو ظهور، جان مشتاقان را از زلال جاری خود سیراب کرده و دست محتاجان وادی نیاز را گرفته و پا به پا برده است تا پله پله مقامات عرفانی را دریابد و طی کنند و از تبتل های ساده تا حال فنا را در خویش بیابد. در این تردیدی نیست. از دیگر سو، مثنوی معنوی هم جزئی از معرفت کلی بشری است که نمی تواند و نباید فاقد خواص و اوصاف معارف بشری باشد. از جمله این که احوال روحی، اوضاع اجتماعی، شرایط تاریخی و تنگناهای زمانی و زبانی نمی تواند در هر اثر ادبی- هر چند بس بزرگ و سترگ - هیچ گونه مدخلیتی و موضوعیتی و یا حداقل طریقتی نداشته باشد. کوشش این جستار و گفتار بر آن است که تا حدودی مسأله تعیین های تاریخی و وجودی را در یک قصه از مثنوی شریف بازگشاید و آن مسأله این است که وقتی جهت فرهنگ اجتماعی و اندیشه سیاسی و نیروهای تأثیرگذار تاریخی در یک برهه، جامعه را به سمت و سوی خاصی سوق دهد؛ کمتر متفکر و صاحبدلی است که خود را به تمامی از چند و چون چنگال آن رهایی بخشد. تاویل اجتماعی قصه فیلسوف و اعرابی در مثنوی در واقع باز کرد تأثیر تاریخ جامعه و شرایط خاص فرهنگی جهان اسلامی در فاصله قرن های پنجم تا هفتم بر نگاه و اندیشه مولاناست، هر چند بسیار گذرا و کوتاه. (محبتی، ۱۳۸۱: ۱۷)

هایده قمی در مقاله ای با عنوان «فراسوی رنگین کمان؛ بینش مولانا رومی از حقیقت در سنن گوناگون» بیان می کند که «مولانا بینش و نحوه نگرش خود را به مفهوم و جلوه حقیقت در سنن گوناگون در قالب عدم اسارت در یک نظام فکری و مذهبی خاص تبیین کرده است. مثنوی معنوی پیوسته یاد آور این مهم است که تا زمانی که انسان سرگرم و مجذوب اختلاف ها و تفاوت ها باشد از ارتباط با حقیقت بیگانه، و از مشاهده و لمس آن محروم می ماند».

رضا میرزاپوردر پایان نامه خود به بررسی اصول تعلیم و تربیت در مثنوی معنوی مولوی می‌پردازد. اصول تعلیم و تربیت مفاهیم، تکیه گاهها، دستورالعملهای کلی اساسی، جهت دهنده ای است که می‌تواند راهنمای عمل تربیتی معلمان، شاگردان، والدین و کلیه دست اندرکاران تعلیم و تربیت در رسیدن به اهداف آموزش و پرورش قرار گیرند. روش مورد استفاده در این پایان نامه، توصیفی-تحلیلی است. هدف از این تحقیق شامل استنباط و استخراج اصول تعلیم و تربیت از کتاب مثنوی معنوی مولوی به منظور استفاده دست اندرکاران تعلیم و تربیت کشور است. پس از طرح کلیات و توضیح و تبیین اصول تعلیم و تربیت به طور کلی و معرفی مثنوی و خالق آن یعنی مولوی، نکات برجسته و مباحث کلی و اساسی مثنوی در مورد انسان و شئون مهم حیات مادی و معنوی او در چهارفصل به بحث و بررسی گذاشته شده و اصول مبتنی بر آنها استنباط و استخراج گردیده است که خلاصه آن به شرح زیر است:

«انسان ماهیت از اوایی و به سوی اوایی دارد، خلقتش هدفمند است، درگیر دو دعوت الهی و شیطانی است و در نظام شاهد و مشهودی و جهان هدفمند زندگی می‌کند، او تربیت پذیر، کمال جو، ارزشمند، مختار و مسئول است و به همین دلیل قادر است در میان دو بی نهایت سیر کند که یکی به اعلی علیین و دیگری به اسفل السافلین منتهی می‌گردد. انسان در طی طریق کمال از شش مرحله یا مرتبه عبور می‌کند- جمادی، نباتی، حیوانی، آدمی، فرشته ای، و ابرفرشته ای - که سه مرحله اول مادی و اجباری و مربوط به جسم است و سه مرحله دومی اختیاری و معنوی و مربوط به روح او می‌باشد و مهمترین وظیفه تعلیم و تربیت این است که انسان را به سلامت از سه مرحله دوم عبور دهد. انسان علاوه بر بعد فردی از بعد اجتماعی و هویت جمعی نیز برخوردار است، لذا هم می‌تواند بر اجتماع تأثیر گذارد و هم استعداد این را دارد که از اجتماع تأثیر پذیرد. انسان از دو بعد جسمانی و روحانی برخوردار است که هر یک تمایلات و رغبتهای خاصی

دارد. هر دو برای موجودیت و حیات مادی و معنوی او لازمند ولی ارجحیت و اصالت از آن بعد معنوی و روحانی و تمایلات و رغبت‌های آن است. او نفسی دارد که دارای مراتب مختلفی همچون اماره، لوامه، و مطمئن است. مرتبه اول برای او خطرناک و دو مرتبه دیگر می‌تواند نجات بخش او باشند، لذا مبارزه با نفس اماره و حمایت و تقویت نفوس لوامه و مطمئن باید کاری همیشگی باشد. دل انسان کانون تجلی حق و مطمئن ترین وسیله کسب معرفت است که همواره باید در ترکیه و تجلیه آن کوشید. »

مقاله «آموزه های اخلاقی در مثنوی معنوی» که توسط «علی بورونی» نوشته شده و در آخرین شماره از فصل نامه تخصصی اخلاق (شماره هشتم، تابستان ۸۶) آمده است درآمدی بر شناخت رویکرد اخلاقی مولوی به مسأله عقل و نفس است. در این مقاله نویسنده سعی کرده است که ذره ای از بحر عمیق معارف مثنوی چشیده شود، زیرا برداشتی کامل از این معارف، پژوهشی عمیق و گسترده می‌طلبد که در خور این اندک نیست.

این محقق در بخشی از مقاله می‌نویسد: «مرحوم «کلینی» در کتاب «کافی»، بابی را در موضوع عقل و جهل گشوده و روایاتی را از پیشوایان دین مقدس اسلام نقل کرده که به تقویت و فعالیت نیروی عقلانی ترغیب و تحریک کرده‌اند. عالمان اخلاقی چهار قوه عقل، شهوت، وهم و غضب را حکمرانان کشور نفس معرفی کرده‌اند که هر یک به وظیفه ای مشغول‌اند. شأن «عقل» ادراک حقایق امور و تمییز میان خیر و شر و شأن «شهوت» بقای بدن و شأن «وهم» دانستن اموری است که با آن‌ها می‌توان به مقاصد صحیح رسیده و شأن «غضب»، دفع سرکشی شهوت است.» (آموزه های اخلاقی در مثنوی معنوی: ۱۸)

نویسنده در بخش عقل در نظر مولوی می‌نویسد: «مولوی در مثنوی، همواره بر مبانی و پایه های اصلی اخلاقی تأکید دارد و در صدد تبیین و توضیح آن‌هاست که از جمله تأکید و تبیین عقل است. منشأ تمام فضیلت‌ها در نفس آدمی عقل

است؛ زیرا عقل پیوسته قوای دیگر شهوت، وهم و غضب را به جانب اعتدال فرامی خواند. از آن جا که فضائل در قوه عقلیه از رذایل قوای دیگر بیشتر است، عقل همواره با آنان در ستیز است.» (همان: ۲۲)

وی می افزاید: «علم در نظر مولوی، از جان و روح انسانی به جوشش در می آید و حکمت در نظر او از سوی خداوند به بندگان اعطا می شود تا به واسطه آن بتوانند بر هواهای نفسانی و شهوانی خویش غلبه کنند، نه آن که امور دنیوی و جسمانی با آن برآورده شود.» (همان: ۲۳)

مولوی در جای دیگر به دو گونه عقل اشاره می کند: «نخست عقل کسی است که یادگیری و آموختن آن به کتاب، اسناد، مکتب، تعالیم، فکر و تکرار نیاز دارد. این گونه عقل هر روز به افزایش است و انسان به وسیله آن از دیگران برتر می شود؛ اما از طرف دیگر چون باری است که بر دوش او قرار می گیرد و بر آن سنگینی می کند.» (مولوی، دفتر دوم، ابیات ۲۸۹۳-۲۹۰۳)

در نظر مولوی، باید رنج و زحمت تحصیل علوم را برای همان مقصد اعلا که وصول به مقام سعادت و کمال نفسانی است، بر خود هموار کرد و این بار را برای سبک بار شدن بر دوش کشید؛ نه برای گران سنگی؛ بنابراین علم و تعقل و اندیشه، مانند سایر نعمت های الهی، فی حد ذاته نیکوست، به شرطی که در جهت کمال و سعادت معنوی انسان باشد.

علم :

از نظر مولوی، علم از جان و روح انسانی به جوشش در می آید و حکمت از سوی خداوند به بندگان اعطا می شود تا به واسطه آن بتوانند بر هواهای نفسانی و شهوانی خویش غلبه کنند، نه آن که امور دنیوی و جسمانی با آن برآورده شود.

مولوی در مثنوی، گاهی نمونه ای از نفس را با شیطان برابر دانسته است که همانا نفس اماره است. همان گونه که شیطان همیشه در تقابل با فرشته است. نفس نیز همواره با عقل در ستیز است. شاید منظور دیگری نیز در میان باشد و آن این که دو نیروی فرشته و شیطان، در درون آدمی پیوسته او را به خیر و شر می خوانند، نفس و عقل نیز چنین هستند.

اعتقاد به تکثر و چندگانگی در جامعه

در دفتر دوم مثنوی، داستان چهار هندو را می خوانیم که برای نماز به مسجدی وارد می شوند و موقعی که آماده نیایش می شوند، مؤذن بانگ اذان برمی آورد. در این لحظه یکی از هندوان که تمرکزش به هم می خورد، لب به اعتراض می گشاید. هندوی دوم به هندوی اول معترض می شود که چرا آرامش او را بر هم زده است و هندوی سوم هر دوی دیگر را سرزنش می کند که چرا سکوت او را بر هم زده اند و هندوی چهارم با خشنودی زمزمه می کند که: «خدا را شکر کن که من مانند این سه تن مزاحم و پرخاشگر نیستم». (مولوی، دفتر دوم: ادبیات ۳۰۴۵-۳۰۲۷)

در ادامه این حکایت می خوانیم که هیچ یک از این چهار تن را بر دیگری رجحانی نیست؛ چرا که هر کدام از خود غافل شده و فقط عیب دیگری را دیده است. مولانا در این داستان کوتاه اقوام و سنن مختلف را بی هیچ تبعیض و مشکلی در کنار هم قرار می دهد و اشاره خود را متوجه طرز فکر و نحوه برخورد انسان ها می سازد و آن را زیربنای اختلاف های فردی و اجتماعی معرفی می کند. از ابیات این حکایت چنین بر می آید که مولانا حامی کسانی نیست که با تأکید بر تفاوت ها و خرده گرفتن بر آنها حقیقت را چه در مقیاس شخصی و چه در سطحی کلی تر چون نظام های فکری و ایمانی نادیده می گیرند. بیش مولانا درباره سنن گوناگون، بر پایه همان اعتقاد استوار است.

این داستان یکی از موارد متعددی است که مولانا نگرش خود را درباره جامعه در آن منعکس ساخته است. در هیچ یک از این ابیات، هیچ گونه تبعیض و رجحان یک سنت و فرقه بر دیگری به چشم نمی خورد. در تمامی ابیات مثنوی و غزلیات شمس تبریز نیز اشاره ای در دست نیست که نشان دهد او جامعه را یکپارچه و بدون تفاوت های قومی و نژادی و یا فرهنگی می دیده است. بنابراین می توان گفت که وی تفاوت ها را می دیده و اختلافات ناشی از آنها را لمس می کرده، ولی در پناه عرفان خویش فراسوی آن ره می پیموده است.

با توجه به این دیدگاه مولانا مبنی بر اینکه جامعه یکپارچه و واحد نیست و در آن تضادهایی وجود دارد، نمونه های زیر از دفتر دوم مثنوی رهنمودها و راهکارهای مولانا را در رویارویی با این تکثر نشان می دهد:

۱- رعایت حقوق شهروندی و احترام به دیگران صرف نظر از وجود تفاوت ها داستان «موسی و شبان»، یکی از شواهد متعددی است که در آن با صراحت به رعایت حقوق دیگران و احترام به آنها پرداخته شده است. در این حکایت، موسی محصور در طریق خاص خویش برای مشاهده حقیقت و ارتباط با آن، احترامی و ارزشی برای چوپان ساده که بینش خاص خود را در این مورد بیان می دارد و راه خود را برای رسیدن به آن می پیماید، قایل نمی شود؛ در نتیجه، او را سرزنش و به کفر متهم می کند و در عقاید او درنگ نمی کند.

صدای مولانا در اینجا - که در حقیقت، طنین افکن کلام خداوند است - هشدار دهنده است. او موسی را متوجه می سازد که قلب های صادق می توانند حقیقت را در هر قالب و نظامی ببینند؛ همان گونه که موسی و شبان از مسیرهای مختلف چنین می کنند. موسی اینجا می آموزد که دلیل احترام نگذاشتن او به شبان، تفاوت راه و روش وی با مسلک خویش است و اینکه شیوه بیان عقاید و عواطف، هرچند متفاوت با آنچه شخص بدان خو گرفته و یا معتقد است، نباید باعث محترم نشمردن و در نتیجه تفرقه و خصومت بین افراد جامعه شود. موسی

به این حقیقت نیز پی می برد که تمامی ابنای بشر تا زمانیکه در اندیشه و کردارشان درستی را دنبال می کنند، سزاوار احترام اند زیرا که خداوند به درون انسان می نگرد:

ما زبان را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را
...مَلّت عشق از همه دین ها جداست عاشقان را مَلّت و مذهب خداست
(همان: ابیات ۱۷۷۰ و ۱۷۵۹)

۲- ایمان داشتن به سرشت واحد تمامی انسان ها

به طور کلی در اندیشه مولانا (چه در کلیات شمس و چه در مثنوی معنوی) وحدت وجود جایگاه ممتازی دارد. به نمونه زیر توجه کنید:

گفتم آخر آینه در بهر چیست تا بداند هر کسی کو چیست و کیست
آینه جان نیست الآروی یار روی آن یاری که باشد ز آن دیار
(همان: ابیات ۶ و ۹۴)

اعتقاد مولانا به مفهوم وحدت وجود، آگاهی و توانایی مشاهده وحدت در کثرت و شناخت حقیقت را در تمامی سنن به او می بخشد. این اعتقاد همچنین او را بر آن می دارد تا سنن گوناگون را نه همانند ابزار تفرقه و تقسیم حقیقت، بلکه همچون جاده‌هایی تصور و تصویر کند که همه به یک هستی واحد رهنمون‌اند.

۳- محبت و دوستی؛ شالوده روابط اجتماعی

مهربانی و محبت و معرفت در روابط اجتماعی مفید و در ایجاد جامعه‌ای پویا می تواند بسیار اثر گذار باشد. مولانا معرفت را افزایشده حسّ رأفت و عشق در انسان می‌داند؛ و از آنجا که عشق در نزد مولانا رومی بنیاد تمامی «وجود» است، چنین اشارتی عمق احترام و ارزش وی را در مورد معرفت نمایان می‌سازد:

از محبت دُردها صافی شود از محبت دردها شافی شود
این محبت هم نتیجه دانش است کی گزافه بر چنین تختی نشست
(همان: ابیات ۱۵۳۲ و ۱۵۳۰)

همچنین مولانا با تأکید بر ارزش و تأثیر معرفت بر زندگی انسان، توجه مخاطبان خود را به این نکته معطوف می‌سازد که فقط در پناه اشراق است که می‌توان حقیقت را در پشت هر حجاب، نهفته در هر قالب، و یا نهان در هر مکتب و سنتی باز شناخت.

۴- امید و نشاط؛ رموز خوشبختی یک جامعه

ارزش بخشیدن مولانا به تمامی نظام های فکری و باز شناخت حقیقت در یکایک سنن می‌تواند باعث افزایش احترام به نفس در یکایک افراد جامعه به خود و نیز دیگران شود. بنابراین، نگاه مولانا به حقیقت نه تنها مرهمی بر زخم های کهنه و تسلائی بر از دست دادن ها و روابط خدشه دار گذشته است، بلکه زاینده امید به زندگی توأم با خوشبختی است. بنابراین، می‌توان گفت که مولانا در اشارات خویش به شناخت و تجلی حقیقت، تفاوتی بین فرقه های مختلف و طبقه های گوناگون اجتماعی قایل نمی‌شود و از این رو برای توصیف آن از تشبیهات و استعارات کلی همانند « سایه یار » در بیت زیر، کمک می‌گیرد و پیام های صلح، عشق و امید خود را به مخاطبان خویش می‌رساند:

چون ز تنهایی تو نومیدی شوی زیر سایه یار خورشیدی شوی

(همان به بیت ۲۲)

۵- قاطعیت و تحدید در رفتار اجتماعی

اگر چه مولانا در برخی موارد و در شرایط خاصی خلوت‌گزینی و کلبی‌گری را آن هم به دلیل مصون ماندن از آفات غلبه حضور ناهلان بر حضور و جلوه‌گری ترجیح می‌دهد اما این خلوت‌گزینی و گزیرگاه‌جویی در معنای همنشینی با اغیار نمی‌تواند باشد. او افرادی که منزلت و جایگاه انسانی را در خطر قرار می‌دهد تحدید کرده و مردم را به دوری از آنان فرا می‌خواند و می‌گوید: هرکس خود را با ناراستان همسنگ کرد به پستی افتاد و عقلش را به ورطه انحطاط سپرد.

ناراستان شایسته همسنگی و همگرایی نیستند بلکه بایسته آنند که «طوفان اشداء علی الکفار بر آن‌ها فرو ببارد». باید قید دوستی با اغیار را زد و در این مسیر نباید کوتاهی و تسامح صورت بگیرد. اگر بر هم صحبتی با اغیار اصرار ورزیده شود، هم صحبتی با نیکان از بین خواهد رفت زیرا «محبت یار با محبت اغیار جمع نمی پذیرد و لذا انسان نمی تواند محبت گل و دوستی خار را توأمان در دل داشته باشد و با خوب و بد چنان کند که بعد از مرگ مسلمانش به زمزم بشوید و هندو بسوزاند».

اگر چه همان گونه که در قسمت قبل اشاره کردیم در تفکر مولانا اصل بر سماجت بوده و عارف با سعه صدر و مشربی وسیع تلاش می کند تا بال رحمت خود را بر همه انسان‌ها بگستراند اما برخی افراد با رذایل اخلاقی از سماجت مستثنی هستند:

هر که با ناراستان همسنگ شد	در کزی افتاد و عقلش دنگ شد
رو اشداء علی الکفار باش	خاک بر دلداری اغیار پاش
بر سر اغیار چون شمشیر باش	هین مکن روباه بازی شیر باش
تا ز غیرت از تو یاران نگسلند	ز آنکه آن خاران عدو این گلند
آتش اندر زن به گرگان چون سپند	ز آنکه آن گرگان عدو یوسفند

(همان: ابیات ۱۲۷ و ۱۲۴)

۶- بخشش؛ راهگشای بسیاری از مشکلات جامعه

اگر کسی بداند که روز قیامت در مقابل هر عمل خیر، ده برابر پاداش دریافت می کند؛ در هر فرصتی، جود و بخششی دیگر از او متولد می شود. بر طبق قرآن کریم «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»، «انعام ۱۶۰» (هرکس کار نیکو کند او را ده برابر آن خواهد بود و هرکس کار زشتی کند جز به قدر آن کار مجازات نشوند و بر آن‌ها ستم نخواهد شد).

صرف نظر از ارزش معنوی بخشش، از حیث رفتار اجتماعی نیز بخل و خساست به عنوان یک خصلت منفی و انفاق و بخشش به عنوان یک خصلت نیکو دیده می شود:

چود جمله از عوض ها دیدن است	پس عوض دیدن ضد رسیدن است
بخل، نادیدن بود اعواض را	شاد دارد دید در غواص را
پس به عالم هیچ کس نبود بخیل	زان که کس چیزی نیازد بی بدیل
پس سخا از چشم آمد، نه ز دست	دید دارد کار، جز بینا نرست

(همان: آیات ۹۰۰-۸۹۵)

از رسول گرامی (ص) نقل شده است که: «ما من یوم یصبح العبادُ فیهِ إلا ملکَانِ یَنزِلانِ فِیقولَ أَحدهُما اللَّهُمَّ أعطِ مُنْفِقًا خَلْفًا وَ یقولُ الآخرُ اللَّهُمَّ أعطِ مُمسِکًا تَلْفًا»؛ (بندگان خدا هیچ شبی را به صبح نمی رسانند؛ مگر این که دو فرشته در حق آنان دعا یا نفرین می کنند که خدایا به انفاق کنندگان پاداش ده و خدایا مال بخیلان را تلف کن)

گفت پیغمبر که دایم بهر پند	دو فرشته خوش منادی می کنند
کای خدایا منفقان را سیر دار	هر درمشان را عوض ده صد هزار
ای خدایا ممسکان را در جهان	تو مده الا زبان اندر زیان

(همان: آیات ۳۸۱ و ۳۸۰)

هراس از تهیدستی، منشأ بخل و امساک است و این هراس شیطانی نیز معلول بی اعتمادی و سوء ظن به خدای منان است که بر اثر وعید و وسوسه ی شیطانی در انسان ایجاد می شود.

«الشَّیْطَانُ یَعِدُّکُمْ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشَاءِ ...» (بقره/۲۶۸)؛ (شیطان شما را از فقر می ترساند و به بدی فرمان می دهد).

مفسران گفته اند: منظور از فحشا در این آیه بخل است.

گه به درویشی کنم تهدیدشان گه به زلف و خال بندم دیدشان

خودداری از انفاق برکت مال را از بین می برد همان گونه که انفاق موجب رشد مال است ، بخل آفت دارایی است.

و نیز در مورد آثار انفاق در دفتر دوم می خوانیم:

این جهان کوه است و گفت و گوی تو از صدا هم باز آید سوی تو

(همان: بیت ۲۱۸۸)

در مثنوی به آثار احسان به طور مستوفی پرداخته شده است که طرح همه آن ها در این مقال نمی گنجد.

۷- اقتصاد رفتاری

انسان هدفمند و زیرک کسی است که در اعمال و رفتار خود در جامعه سود بیشتر و پاداش بیشتر را جستجو کند یا در سنجش سود و زیان ، ترازوی منافع خویش را سنگین تر و چرب تر بیابد و این مطلب در کارهای مختلف و در عرف جامعه بسیار مشاهده و شنیده می شود که مثلاً می گویند : فلان کار باید به زحمتش بیارزد.

چیست احسان را مکافات ای پسر / لطف و احسان و ثواب معتبر

(همان: بیت ۲۵۶۹)

همچنان که قرآن کریم می فرماید: " هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَان " ؛ آیا در نیکی به غیر از نیکی توقعی می رود؟

نه تنها در نیکی ، نیکی دریافت می کنیم بلکه در فرهنگ آیات و روایات در برابر یک نیکی ، ده نیکی دریافت می کنیم ، البته در تفاسیر آمده است که اعداد و ارقام فقط به جهت تقریب ذهنی است نه ارزش واقعی عمل.

۸. اینجاست که هر چه امکان تحقق خارجی و فعلیت اجتماعی - تاریخی

اصل آزادی در انسان گسترده شود ، به همان نسبت انسان به انسانیت خود نزدیک تر می گردد . جبرهای گوناگون مانند جبر جغرافیا ، جبر تاریخ ، جبر جامعه ، جبر

نفسانیت انسان و انواع و اقسام جبرهای دیگر، موانعی هستند که تحقق اصل آزادی را محدود می کنند. انسان به اندازه ای که در پروسه تاریخ موفق می شود بر این جبرها غلبه پیدا کند، به همان نسبت از مقام حیوانیت دور می شود و به مقام انسانیت نزدیک می گردد. همچنان که انسان به میزانی که از مدار نا آگاهی محض - که عالم جمادی و حیوانی است - دور می شود و به سوی آگاهی مطلق استعلا پیدا می کند نیز انسان تر می شود.

تقوا، به آدمی بصیرت و شجاعت و حق گرایی مستمر می بخشد. انسان متقی انسانی است که هم در برابر مصائب، ثابت قدم و صابر است و هم در برابر شکوک و شبهات فکری. هنگامی که مشکلات زندگی بر سر او می بارد، او خویشتن را نمی بازد و با کمال متانت با مشکلات مواجه می شود. در برابر وسوسه های ظلمت افزای باطل نیز به نوری منور است که او را راهنمایی می کند. این بصیرت دنیوی در آخرت هم منعکس می شود.

ترک شهوت ها و لذت ها سخاست هر که در شهوت فرو شد بر نخاست

(همان: بیت ۱۱۳۴)

۹. پارسایی مانع از خود بیگانگی

از طرف دیگر، کسی که به قوت تقوا و پارسایی به آزادی معنوی رسیده است، از خود بیگانه نیست. آلیناسیون مفهوم جدیدی است که در عصر ما طرح شده و مورد توجه فیلسوفان و عالمان علوم انسانی قرار گرفته است و در زبان فارسی به «از خود بیگانگی» یا «مسخ» ترجمه شده است و شاید «خود را گم کردن» و یا «خود را فراموش کردن» که تعبیر قرانی است بهتر باشد. مولانای بلخی اشارات گویا و پر مغزی در این باره دارد:

در زمین مردمان خانه مکن کار خود کن، کار بیگانه مکن

کیست بیگانه؟ تن خاکی تو کز برای اوست غمناکی تو

(همان: ابیات ۱۰۵۰ و ۱۰۴۹)

۱۰. مولانا معتقد است که ناله و زاری بنده یا عاشق، سبب برانگیختن التفات خداوند یا معشوق به او می‌گردد، زیرا لازمه ناله و زاری «نیاز» است که معشوق آن را می‌پسندد و صفت «بی‌نیازی» او برای همین است که «نیاز» عاشق را برآورده سازد. در حکایتی در مثنوی آمده است؛ شیخ احمد خضرویه که عادت داشت از مهمان وام بستاند و بر فقیران خرج نماید، در آخرین لحظات عمر خود قرار دارد و وام خواهان پیرامونش حلقه زده اند و طلب وام خویش می‌کنند، اما شیخ آهی در بساط ندارد. طفلک حلوافروشی در خانقاه شیخ را می‌زند و شیخ به خادم دستور می‌دهد آن حلوا را بخرد و به وامداران بدهد تا اقل با خوردن آن لحظاتی شیخ را آسوده بگذرانند. وام خواهان حلوا را می‌خورند و زمانی که کودک تقاضای پول می‌کند، شیخ به او می‌گوید که اینان نیز اینجا برای طلب پول آمده‌اند، اما من چیزی ندارم که بدهم. کودک غریب و ناله را سر می‌دهد. بالاخره وجه نقدی از جانب صاحب کرمی می‌رسد و وام خواهان پول خویش را می‌گیرند و کودک پول خویش را در پایان این حکایت مولانا بنا بر روش همیشگی‌اش به نتیجه زیر می‌رسد:

تا نگرید طفلک حلوا فروش	بحر بخشایش نمی‌آید به جوش
ای برادر طفل طفل چشم تست	کام خود موقوف زاری دان نخست
کام تو موقوف زاری دل است	بی‌تضرع کامیابی مشکل است
گر همی خواهی که مشکل حل شود	خار محرومی به گل مبدل شود
گر همی خواهی که آن خلعت رسد	پس بگریان طفل دیده بر جسد

(همان: ابیات ۱۳۴۹ و ۱۳۴۵)

در فرهنگ نمادها «کودک» نماد آینده و ممثّل نیروهای سازنده ناخودآگاه است که رو به آینده و تکامل دارد. رجعت به دوران کودکی برگشت به معصومیت و پاکی نخستین انسان است. «به زمانی که هنوز خودآگاهی منطقی از روان

تاریخی یا ناخودآگاه جمعی جدانشده بود.» در این حکایت «کودک» نقش برانگیزنده آگاهی را دارد و وامداران نمادهای اند از جنبه های ناآگاه انسان که به برکت ناله و فریاد کودک از غفلت به آگاهی می رسند.

در دستگاه فکری مولانا اگر یک پدیده در یک جا و در یک حالت دارای یک مفهوم باشد، در جا و در حالت دیگر مفهومی دیگر را ارائه می کند. معمولاً در بررسی و تحلیل نمادهای بکار رفته در شعر یا آثار هنری، پژوهش گران به مفهوم آن نمادها در فرهنگ بومی شاعر یا هنرمند، نظر و عقیده شخصی هنرمند در رابطه به آن نماد و مفهوم آن نماد در سایر فرهنگ ها بر اساس نظریه «الگوها» توجه می کنند و غالباً معانی و مفاهیم همسان برای نمادهای مشترک می یابند. برای همین است که ما امروزه در پهلوی سایر فرهنگ ها فرهنگ نمادها نیز داریم. این بدین معنی است که کاربرد نمادها نیز مانند کلمات جنبه ای قراردادی و مشترک دارد که می توان برای آنها مفاهیم ثابتی را قایل شد، اما نزد حضرت مولانا موضوع از این قرار نیست. مولانا با آنکه دقیقاً متوجه رابطه دال و مدلول در نمادگرایی است و بهره فراوانی از اساطیر و افسانه های قدیمی که نماد های ملت ها در آن تبلور می یابند و به پختگی می رسند، می برد، خود نماد می آفریند و خود به نمادهای آفریده شده توسط خودش غنا و معنی می بخشد. نمادها در اندیشه ای مولانا دارای مفاهیم مطلق نبوده بلکه بنا بر ملاحظات خاص مفاهیم مشخصی را کسب می کنند. گاهی منفی ترین نمادهای اسطوره ای، نزد حضرت مولانا جنبه های مثبت و نیکو پیدا می کنند و زمینه ای می شوند برای انتباه انسان از زندگی و آگاهی بیشتر او. به طور مثال می توان از ابلیس یاد کرد. ابلیس در همه ادیان موجودیست منفور و در پی گمراهی انسان از راه رستگاری اما مولانای بزرگ بدون اینکه در پی تبرئه او باشد و بدون اینکه بخواهد سیمای خوبی از ابلیس به دست بدهد، در حکایت، تعجب کردن آدم از فعل ابلیس و عذر آوردن و توبه کردن او را زمینه ای برای آگاهی بیشتر آدم می نمایاند. ابلیس در این داستان

دقیقاً وسیله یا زمینه است برای روشننگری آدم، همانند کودک در حکایت شیخ احمد خضرویه.

۱۱- نمونه های دیگری از رفتارهای اجتماعی و جامعه در دفتر دوم مثنوی

الف- حسادت؛ رفتارهای تفرقه افکن در جامعه

گر ترا حق آفریده زشت رو
ور برد کفشت مرو در سنگلاخ
تو حسودی کز فلان من کمترم
خود حسد نقصان و عیبی دیگر است
آن بلیس از ننگ و عار کمتری
از حسد می خواست تا بالا بود
آن ابوجهل از محمد ننگ داشت
بوالحکم نامش بد و بوجهل شد
من ندیدم در جهان جست و جو
انیا را واسطه ز آن کرد حق
ز آنکه کس را از خدا عاری نبود
آن کسی کش مثل خود پنداشتی
چون مقرر شد بزرگی رسول
هان مشو هم زشت رو هم زشت خو
ور دو شاخ است مشو تو چار شاخ
می فزاید کمتری در احترام
بلکه از جمله کمیها بدتر است
خویش را افکند در صد ابتری
خود چه بالا بلکه خون بالا بود
وز حسد خود را به بالا می فراشت
ای بسا اهل از حسد ناهل شد
هیچ اهلیت به از خوی نکو
تا پدید آمد حسدها در قلق
حاسد حق هیچ دیاری نبود
ز آن سبب با او حسد برداشتی
پس حسد ناید کسی را از قبول
(همان: آیات ۱۲۴۷ و ۱۲۶۲)

ب. تحمّل مخالف؛ اصل اول جامعه مدنی

چون خلاف خوی تو گوید کسی
که مرا از خوی من بر می کند
چون نباشد خوی بد سرکش در او
بسا مخالف او مدارایی کند
زآنکه خوی بد بگشته ست استوار
کینه ها خیزد ترا با او بسی
خویش را بر من چو سرور می کند
کی فرزند آن خلاف آتش در او
در دل او خویش را جایی کند
مور شهوت شد ز عادت همچو مار

مار شهوت را بکش در ابتدا
لیک هرکس مور بیند مار خویش
تا نشد زر مس نداند من مسم
خدمت اکسیر کن مس وار تو
کیست دل دار اهل دل نیکو بدان
عیب کم گو بنده الله را

ور نه اینک گشت مارت ازدها
تو ز صاحب دل کن استفسار خویش
تا نشد شه دل نداند مفلسم
جور می کش ای دل از دل دار تو
که چو روز و شب جهانند از جهان
متهم کم کن به دزدی شاه را
(همان: ابیات ۱۳۲۳ و ۱۳۲۷)

ج. گزیده گویی؛ شرط حضور موفق در اجتماع

گر یکی خلطی فزون شد از عرض
بر قرین خویش مفرزا در صفت
نطق موسی بد بر اندازه و لیک
آن فزونی با خضر آمد شقاق
موسیا بسیار گویی دور شو
ور نرفتی وز سستیزه شسته ای

در تن مردم پدید آمد مرض
کان فراق آرد یقین در عاقبت
هم فزون آمد ز گفت یار نیک
گفت رو تو مکتبری هذا فراق
ورنه با من گنگ باش و کور شو
تو به معنی رفته ای بگسسته ای
(همان: ابیات ۱۳۷۸ و ۱۳۹۲)

د. محبت؛ شالوده وحدت اجتماعی

دو قبیله کاوس و خزرج نام داشت
کینه های کهنه شان از مصطفی
اولا اخوان شدند آن دشمنان
وز دم المومنون اخوه به پند
صورت انگورها اخوان بود
غوره و انگور ضدانند لیک
غوره ای کاو سنگ بست و خام ماند
نه اخی نه نفس واحد باشد او

یک ز دیگر جان خون آشام داشت
محو شد در نور اسلام و صفا
همچو اعداد عنب در بوستان
در شکستند و تن واحد شدند
چون فشردی شیریه ی واحد شود
چون که غوره پخته شد شد یار نیک
در ازل حق کافر اصلیش خواند
در شقاوت نحس ملحد باشد او

گر بگویم آن چه او دارد نهان
سرگبر کور نامذکور به
غوره های نیک کایشان قابل اند
سوی انگوری همی رانند تیز
پس در انگوری همی درند پوست
دوست دشمن گردد ایرا هم دو دست
آفرین بر عشق کل اوستاد

فتنه افهام خیزد در جهان
دود دوزخ از ارم مهجور به
از دم اهل دل آخر یک دل اند
تا دویی برخیزد و کین و ستیز
تا یکی گردند و وحدت وصف اوست
هیچ یک با خویش جنگی در نیست
صد هزاران ذره را داد اتحاد

(همان: ابیات ۱۹۰۱ و ۱۹۰۹)

ه. پرهیز از شهرت طلبی

هر که جوید نام اگر صاحب ثقه است
تو چه بر چفسی بر این نام درخت
در گذر از نام و بنگر در صفات
اختلاف خلق از نام اوفتاد

همچو تو نومید و اندر تفرقه است
تا بمانی تلخ کام و شور بخت
تا صفات ره نماید سوی ذات
چون به معنی رفت آرام اوفتاد

(همان: ابیات ۲۱۱۷ و ۲۱۲۱)

نتیجه گیری

مقام و مرتبت مولانا جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی را نه تنها در شعر و ادب و عرفان می توان سراغ داشت بلکه تأثیر و ژرفای ناله ها و فریاد پر هیبت وی را در رفتارهای اجتماعی نیز با صراحت می توان لمس و احساس کرد. چنین وسعت اندیشه ای مولانا را به شخصیت درخشان در گنبد زرین فرهنگ جهانی مبدل ساخته است.

پیام ها و اشارات مولوی مانند آب گوارا، صاف و زلال است که در ظرف شعر ریخته شده و آن را به ما هدیه کرده است. مولوی در بیست و شش هزار قطعه شعرهای و هوی به راه انداخته و سعی بلیغ به خرج داده تا مگر آدمی را بیدار سازد، گاهی التماس می کند، گاهی دعا و گاهی دست به دامن خدا می زند و گاهی پند و اندرز می دهد و گاهی هم ناسزا می گوید تا به هر طریقی که باشد آدمیزاد را متوجه و خامت اوضاع سازد.

قدر مسلم این که توان بالقوه انسانیت در جامعه بالفعل می گردد. انسان موجودی است اجتماعی، هرگاه از اجتماع یعنی خصایل اجتماعی فارغ و آزاد گردد، در اصل از موطن و جامعه خود فاصله گرفته است. در همین جاست که از وی یک شعر عاریتی غیر مفید به میان می آید. که از اصل خود بیگانه شده و در یک گرداب زشت و پرادبار درگیر مانده است. هنگامی که آدمی در گرداب ماند به هر خس و خاشاک دست زند. خشونت، زورگوئی، تجاوز به حقوق دیگران، انحرافات اخلاقی و قانونی و دهها و صدها تخلف و تجاوز دیگر... که از نفیر آن ناله و فریاد مرد و زن (همه انسانهای روی کره خاکی) به آسمانها بلند شده و همین آسیب دیدگان اند که شکایات و حکایات را به راه می اندازند.

وصل آدمی همان برگشت به موطن (ماهیت درونی) اش است که در آن
خصایلی چون پاکی، صداقت، راستکاری، از خودگذری، دوستی، محبت، عشق
ورزیدن و در مجموع یک چهره سازنده و اعمال کننده هستی و به وجود آورنده
یک محیط سالم اجتماعی نهفته است.

اساس جنگ مولوی در همین جاست که این بیگانگی که با سرشت
آدمیزاد سازگار نیست و ثمره آز و کین، شقاوت، زشتی و خشونت است، از
انسان باید دور شود و آدمی را به اصل خویش وصل کند.
مولانا در عرصه های اجتماعی بسا قصه ها، داستانها و اشعار دلپذیر دارد، دریغا که
نمی توان همه آنها را در یک مقاله بازگو و بیان داشت.



منابع و مأخذ

- ۱- جعفری ، علامه محمد تقی ، (۱۳۷۹) ، مولوی و جهان بینی ها ، نشر آثار علامه جعفری ، چاپ اول تهران
- ۲- زرّین کوب ، عبدالحسن ، (۱۳۷۲) ، پله پله تا ملاقات خدا ، انتشارات علمی ، چاپ هفتم ، تهران
- ۳- صفا، ذبیح الله ، (۱۳۶۶) ، تاریخ ادبیات در ایران ، جلد اول، چاپ پنجم، تهران ، فردوس.
- ۴- غنی، قاسم. (۱۳۶۹). تاریخ تصوّف در اسلام . تهران : زوار.
- ۵- فروزانفر ، بدیع الزّمان ، (۱۳۸۵) ، احادیث مثنوی ، انتشارات امیر کبیر ، چاپ پنجم ، تهران
- ۶- فروزانفر ، بدیع الزّمان . (۱۳۵۹) « رساله در تحقیق احوال و زندگی مولانا جلال الدین محمد » تهران: زوار
- ۷- قمی ، هایده ، (۱۳۸۲) ، فراسوی رنگین کمان؛ پیش مولانا رومی از حقیقت در سنن گوناگون ، فرهنگ، تابستان و پاییز ۱۳۸۲ ، شماره ۴۶ و ۴۷
- ۸- کلینی ، محمّد بن یعقوب ، ۱۳۷۱ ، اصول کافی ، ترجمه و شرح شیخ محمد باقر کمره‌ای ، انتشارات اسوه ، چاپ دوم ، قم
- ۹- محبّتی، مهدی، (۱۳۸۱). تقابل معرفت و معیشت بر اساس قصّه‌ای از مثنوی معنوی، پژوهش زبان و ادبیات فارسی ، بهار و تابستان ۱۳۸۱ ، شماره ۱
- ۱۰- مولوی، جلال الدّین محمّد رومی. (۱۳۵۹-۱۳۵۶) . مثنوی معنوی. به تصحیح رینولد نیکلسون . تهران : بروخیم.
- ۱۱- _____ (۱۳۵۶). کلیات شمس یا دیوان کبیر . به تصحیح بدیع الزّمان فروزان فر. تهران : امیرکبیر.